

چهرهٔ اسلام در اروپای قرون میانی

ریچارد ویلیام ساترن

مترجمان:

دکتر عبدالله ناصری طاهری

فاطمه کیادربندسری

ساترن، ریچارد ویلیام ۱۹۱۲-۲۰۰۱ م. (Southern, R.W. Richard William) چهره اسلام در اروپای قرون میانی، مترجمان: عبدالله ناصری طاهری، فاطمه کیا دربندسری. تهران، کویر، ۱۳۹۲.
۱۵۲ ص. فیفا. نمایه.
ISBN: 978-964-214-079-4

سلسله مطالعات تاریخی و ایدئولوژیکی؛ ۴. عنوان اصلی:
Western Views Of Islam in the Middle Ages, 1962.

اثر از متن عربی به فارسی برگردان شده است.

مسیحیت و اسلام، اسلام و مسیحیت، تاریخ‌نویسی اسلامی، قرون وسطا.

۲۹۷/۴۷۳

۱۰۴۱ ص ۱۸ م/۳/۲۲۲۷ BP

کتابشناسی ملی: ۳۲۷۲۹۱۹

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب:

R.W. Southern. *Western Views OF Islam in the Middle Ages* Cambridge Mass. 1963-1978.

که از برگردان عربی آن با عنوان «صورة الاسلام فی أوروبا فی العصور الوسطی» به نام دکتر رضوان السید به فارسی برگشته است.



چهره اسلام در اروپای قرون میانی ریچارد ویلیام ساترن

مترجمان: دکتر عبدالله ناصری طاهری، فاطمه کیا دریندسری

• طراح جلد: سعید زاشکانی • حروفنگار و صفحه‌آرا: انتشارات کویر، نسرين قدرتی

• لیتوگرافی و چاپ: غزال • صحافی: کیمیا • شمارگان: ۱۱۰۰ • چاپ اول: ۱۳۹۲

• شابک: 978-964-214-079-4 • قیمت: ۸۰۰۰ تومان

Email: kavirbook@gmail.com

• نشانی: تهران، کریم‌خان زند، ابتدای قائم‌مقام فراهانی، کوی یکم، شماره ۲۰، ساختمان کویر

• کد پستی: ۱۵۸۵۹۱۳۹۱۳ • تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲-۸۸۳۰۱۹۹۸ • نمایر: ۸۸۳۴۲۶۹۷

• کلبه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۹	پیش‌درآمد مترجم فارسی.....
۱۱	سخن مترجم عربی کتاب، در چاپ دوم.....
۱۷	پیشگفتار: دیدگاه و روش بحث.....
۳۷	مقدمه.....
۳۹	فصل اول: دوران چهل.....
۵۶	بدا [Beda].....
۵۸	پندارها و تصوّرات رستاخیزی در اسپانیا.....
۶۶	سنت کارولنزی.....
۷۵	فصل دوم: دوره بصیرت و امید.....
۸۶	حملة پنجم صلیبی.....
۸۸	ویلهم روبروکی.....
۹۲	راجر بیکن.....
۱۰۲	دهه‌های ترس و امید.....
۱۰۷	فصل سوم: لحظه رؤیا.....
۱۱۶	جان ویکلیف.....
۱۲۶	یوحنا سیگوویایی.....
۱۳۱	نیکولاس وِن کیس.....
۱۳۳	ژان ژرمان.....
۱۳۷	ایناس سلویوس.....
۱۴۳	مارتین لوتر.....
۱۴۹	نمایه.....

به نام خدا

چاپ و انتشار کتاب — اعم از تألیف، پژوهش، تصحیح و ترجمه — یکی از حوزه‌های فعالیت انجمن ایرانی تاریخ است. در این حوزه انجمن هم به‌طور مستقل و هم در همکاری و مشارکت با دیگر ناشران و مؤسسات علمی و پژوهشی به فعالیت خواهد پرداخت. انجمن از چاپ و انتشار آثاری که به رشد و ارتقای معرفت تاریخ کمک می‌رسانند و نیازهای جامعه — به‌ویژه جامعه علمی — را در این حوزه به گونه‌ای شایسته و درخور، پاسخ می‌گویند حمایت خواهد کرد. به‌منظور ساماندهی فعالیت‌های انجمن در حوزه چاپ و انتشار کتاب، شورایی به نام «شورای کتاب» برپا شده است. تعیین درجه اولویت و ارزش هریک از آثار پژوهشی، تصحیح و یا ترجمه‌شده با شورای یادشده است. اصالت و ارزش متون مصحح، تراوی و روشمندی متون پژوهشی و دقت و امانت و شیوایی متون ترجمه‌شده از جمله مهمترین ملاک و معیارهایی هستند که در سنجش و ارزیابی هریک از آثار و گزینش نهایی آنها مورد توجه و تأکید قرار می‌گیرند. انجمن ایرانی تاریخ از آثاری که از ویژگی‌های یادشده برخوردارند استقبال می‌کند و دست یاری و همکاری استادان، پژوهشگران و ناشران و مؤسسات علمی را در راه تولید و انتشار آثار و نوشته‌های ارزشمند در حوزه‌های معرفت تاریخ می‌فشارد.

داریوش رحمانیان

رئیس هیأت مدیره انجمن ایرانی تاریخ

پیش‌درآمد مترجم فارسی

ریچارد ویلیام ساترن (Richard Wiliam Southern) (۱۹۱۲-۲۰۰۱) متخصص انگلیسی تاریخ میانه، پژوهشگر تاریخ انگلستان و استاد برجسته دانشگاه آکسفورد، در جهان اسلام بیشتر با همین کتاب شناخته شده است.

"Western Views OF Islam in the Middle Ages" یا تصویر غرب از اسلام در قرون میانه کتابی است منصفانه و محققانه که در آن سیر تحولات نگرش اروپا نسبت به اسلام در فاصله قرون دهم تا شانزدهم میلادی را بررسی می‌کند. ساترن معتقد است در اروپای قرون سیزده و چهارده و پس از جنگ‌های صلیبی شاهد تلاش عالمان مسیحی برای تصحیح و اصلاح نگرش غرب به اسلام بودیم ولی تحولات داخلی اروپا مثل ظهور پروتستانیزم و شکل‌گیری دوگانه «کاتولیک - پروتستان»، اکتشافات جغرافیایی جدید و شدت درگیری غرب با امپراتوری عثمانی موجب رویکرد استعماری اروپا شد و مسیر را تغییر داد و به عبارتی دوباره نگاه تند و تیز غرب به اسلام اوج گرفت. او که سال‌ها ریاست کالج آکسفورد و انجمن سلطنتی تاریخ انگلستان را بر عهده داشت آثار ارزشمند دیگری در حوزه تاریخ اجتماعی اروپا نگاشته است از جمله:

«جامعه غربی و کلیسا در قرون میانه» *"Western Society and the Church in the Middle Age"*.
«تاریخ و تاریخ‌نگاران» *"History and Historians"* که مقالات او در این زمینه است.

«شکل‌گیری قرون میانه» *"The Making of the Middle Ages"*. رویکرد جامعه‌شناسی به تاریخ و اهتمام به تاریخ اجتماعی و فرهنگی غرب از ویژگی‌های روشن ساترن است. ساترن همان‌طور که در مقدمه کوتاه خود نوشته در این کتاب بیشتر وامدار فیلسوف امریکایی نورمن دانیل - Norman Daniel - و کتاب معروف

اوست: Islam and the west: The Making of an image که چاپ اول آن در اوایل نیمه دوم قرن بیستم و تازه‌ترین ویرایش آن در ۲۰۰۹ منتشر شده است. کتاب حاضر از متن عربی آن به فارسی برگردان شده است. مترجم عربی کتاب — دکتر رضوان السید — برای پژوهشگران ایرانی شناخته شده است. استاد برجسته مطالعات اسلامی دانشگاه لبنان و مدیر آکادمی مطالعات اسلامی در بیروت که علاوه بر تحصیل در حوزه علوم دینی (اصول فقه) در دانشگاه الازهر قاهره دکترای فلسفه از دانشگاه توینگن آلمان دارد. او ضمن ترجمه عالمانه و دقیق کتاب ساترن مقدمه محققانه‌ای نیز بر آن نوشته که عیناً ترجمه شده است. امید است این پژوهش مختصر که تصویر اسلام اروپاییان در قرون میانه است مفید باشد.

عبدالله ناصری طاهری

تهران — زمستان ۱۳۹۰

سخن مترجم عربی کتاب، در چاپ دوم

ترجمه عربی این کتاب را در سال ۱۹۸۳ آغاز کردم و در سال ۱۹۸۶ ترجمه آن به اتمام رسیده است. این کتاب خلاصه دقیق و روشن بینانه‌ای است از چهره اروپای مسیحی درباره اسلام در نزد بزرگترین فرهیختگان تا قرن پانزدهم میلادی. در حقیقت مجموعه این سخنرانی‌ها در سال ۱۹۶۳ منتشر شد و در سال ۱۹۷۸ با کمی اصلاحات دوباره چاپ گردید. بنابراین منطقی است که از آن زمان شاهد پژوهش‌های مختلفی باشیم که یا دیدگاه اروپا را نسبت به اسلام مطرح می‌کنند و یا برعکس: دیدگاه عربی - اسلامی را نسبت به اروپای غربی در دوران قرون وسطی. با این حال همچنان پژوهش‌های نورمن دانیل از بهترین روش‌ها می‌باشد. خود ساترن نیز در چاپ دوم این کتاب کوچک خود در سال ۱۹۸۷ به کتاب دانیل مراجعه کرده است: «اسلام و غرب، پیدایش یک تصویر» (*Islam and the west: The making of an Image, 1966*). آنچه که به نظر من می‌رسد این است که خود دانیل، در پژوهش عمیقی که از آن یاد شد، از روشی پیروی کرد که ساترن نیز آن را استفاده کرده بود؛ اما او بر موضوعات تمرکز نمود و تا اندازه بسیار زیادی آن را وسعت بخشید. این توسعه به دو منظور صورت گرفت: هدف اول، ظهور این چهره (پیامبر و اسلام) در نزد بیژانسی‌ها در قرن نهم میلادی (و این همان دوره‌ای است که در آن درگیری‌های مسیحی بر ضد مسلمانان در قرطبه شعله‌ور شد و حرکت‌های انتحاری یا استشهادی در محافل مسیحیان اسپانیا ظهور پیدا کرد). هدف دوم به بعد از قرن پانزدهم مربوط می‌شود و حتی قرن هجدهم را نیز شامل می‌گردد و آن زمانی است که این چهره قدیمی و یا قرون وسطایی به نفع چهره‌ای که دارای ویژگی‌های دیگری بود، شکسته و متلاشی شد که لزوماً عادلانه‌تر از چهره قبلی نیست بلکه فقط از نظر تاریخی پربارتر می‌باشد.

این چنین است که سال های پایانی قرن بیستم شاهد ظهور صدها پژوهش بزرگ و کوچک درباره عرب و اروپا، و یا اسلام و اروپا می شود که جزئیات بسیاری را نیز در بر می گیرد؛ از بین این پژوهش ها می توان به ترجمه هایی از قرآن، ترجمه آثار ابن سینا و غزالی، و ترجمه آثار ابن رشد (دیدگاهی غیر از دیدگاه ارنست رنان) اشاره کرد؛ با این حال تصویر کلی و عمومی که در این کتاب ساترن و در آثار دانیل آمده، تغییر نکرد. آنچه که در نهایت تغییر کرد همان هدف غرب در برخورد با این مسایل بود. این تغییر از یک طرف به خاطر تغییر در سعی و تلاش هایی بود که در این خصوص صورت می گرفت و از سویی دیگر به خاطر تغییر روش های علمی. بنابراین یک فرصت تحقیقاتی جدید به وجود آمد که به برخورد تمدن ها و یا گفتگوی تمدن ها معروف گشت. برنارد لوئیس کسی است که آن را اختراع کرد و هانس گنتون در کتاب معروف خود: برخورد تمدن ها (۱۹۹۳-۱۹۶۶) بر روی آن تمرکز نمود. می توان این گونه گفت که این تلاش های نوظهور در نزد آمریکایی ها و اروپایی ها هیچ ارتباطی به اروپای قرون وسطی نداشت؛ هر چند ارتباطات بین غرب و اسلام و بین غرب و عرب در دو دهه گذشته؛ به جای این که بر مسئولیت اروپا در برابر جهل، تنش و تلاش برای فسخ جنگ های صلیبی و سپس جنگ های استعماری تمرکز کند، به تأمل در رابطه بحران زده قرون وسطی و نقش اسلام در آن متنبی گردید. این چنین بود که به کارگیری تاریخ در نزد لوئیس و نظریه های انسان شناسی ارنست گلنر بدین علت صورت گرفت که تمام مسئولیت ها را از زمان ظهور اسلام در قرن هفتم تا امروز بر گردن اسلام بیندازد. طبیعی است که این دیدگاه نزد سایر پژوهشگران، دیدگاه غالب نیست، کسانی که بیشتر آنان یا بر شکل تکامل یافته دیگری که ساترن، دانیل، دوسیلیه، الورنی و دیگران آن را با آغوش باز پذیرفته اند، تکیه می کنند و یا بر شکل معرفت شناسی که در نزد دو طرف بر متون تمرکز دارد و آنها را با هم تطبیق می دهد و یا در نهایت بر شکل «نقد استعماری» که به وسیله ادوارد سعید، جرار لکلرک و تمامی مخالفان نظریه برخورد تمدن ها شروع شد.

آنچه که می‌توان به آن رسید این است که وضعیت امروز بسیار نگران‌کننده می‌باشد و مملو از مشکلات جدیدی است که سنگینی خود را بر تاریخ قدیم افکنده است؛ به‌طوری که در بیشتر اوقات دیگر ممکن نیست که بتوان بین پژوهش دربارهٔ مصر امروز و آن نظام پادشاهی که دارای ارتباط ضعیفی با اروپای مسیحی و یا با شهرهای تجاری اروپا بود، فرقی گذاشت. این مسأله دربارهٔ ترکیه هم به همین شکل است، ترکیه‌ای که می‌خواهد وارد بازار اروپا و اتحادیهٔ اروپا شود اما با شمشیر نظامی امپراطوری گذشته عثمانی رسوا شده است، شمشیری که قسمت‌های بزرگی از آسیای میانه، قفقاز، بالکان و شرق و وسط اروپا را تصرف کرده بود. این بدین معنی است که ترکیه‌ای که دشمن اروپا بوده نمی‌تواند دوست و هم‌پیمان او شود و این یا فقط به‌خاطر آن گذشته می‌باشد و یا به‌خاطر این که اروپا مسیحی است و بیشتر ترک‌ها مسلمان هستند!

در مواجهه با روش‌ها و شیوه‌هایی که باعث اختلال در این شکل و وضعیت می‌شوند، لودویگ هاگمن از طریق کتاب خود شناخته می‌شود: مسیحیت علیه اسلام، گفتگویی که به شکست انجامید (۱۹۹۹). روش گفتگوی مسیحی - اسلامی. هاگمن یک استاد آلمانی در الهیات که به دست عادل تنودور خوری آموزش دیده است، او صاحب دو کتاب بزرگ دربارهٔ جدال بیزانسی ضد اسلام در قرن نهم میلادی (۱۹۶۸) است و نیز صاحب کتاب‌های زیادی به آلمانی در دفاع از اسلام و تلاش برای درک و فهم آن است. رویه و خط مشی هاگمن تماماً مانند روش ساترن است؛ هرچند کتاب او از نظر تاریخی از قبل آن شروع شده و به بعد آن ختم می‌شود. او از پیدایش تاریخی اسلام و وضعیت آن دربارهٔ مسیحی و مسیحیت و انتشار دعوت در جزیرهٔ العرب و خارج آن و نیز ارتباط بین مسیحیت و اسلام در خارج از جزیره و در عصر فتوحات شروع کرده و تا اندلس ادامه می‌دهد. آنگاه دربارهٔ چگونگی ظهور این مجادله‌ها در بین این دو دین صحبت می‌کند و آن را با یوحنا دمشق و سپس شهیدان قرطبه ادامه می‌دهد. بعد از آن تا سقوط قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳م جبههٔ جنگ با بیزانسی‌ها ادامه داشت. با

پیش‌گفتار: دیدگاه و روش بحث

I

به دنبال برگزاری شورای دوم واتیکان در سال ۱۹۶۵، کتابی با عنوان واتیکان از سوی ژوزف کوک J. Cuoq و لوئیس گارده M.L. Gardet منتشر گردید. این دو پدر روحانی در این کتاب ضمن پرداختن به مطالب گوناگون این چنین می‌گویند:^۱

«بر همه ما مسیحیان واجب است، قبل از اینکه مسلمانان را مورد خطاب قرار دهیم، به مشکلات و موانع موجود در این گفتگو بیاندیشیم. مشکلاتی که بیش از همه به خود ما برمی‌گردد، به ظلم و ستمی که توسط غرب تربیت یافته مسیحی، بر مسلمانان وارد شده و گناهان بی‌شماری که در حق آنان صورت گرفته است؛ تلخی‌های ریشه‌دار: پیش از هر چیز لازم است این نکته را مد نظر داشته باشیم که دوران گذشته همچون سال‌های اخیر، تلخی و ناکامی شدیدی را در مواجهه با غرب به‌ویژه در برخی مناطق، در افکار و ذهن‌ها به‌جا گذاشته است؛ مسیحیان در نتیجه جنگ‌های صلیبی که در بیشتر اوقات، منجر به محدود کردن رونی و شکوفایی اسلام گردید، نه تنها حرکت و خیزش فرهنگی مسلمانان را متوقف کردند؛ بلکه باعث از بین رفتن آن نیز شدند. همچنین این استعمار، مانع از شکوفایی نهضتی گردید که نوید خوش آن در قرن نوزدهم به گوش می‌رسید... ما باید با تمام امانت و راستی، به ستم‌هایی که غرب در حق آنان مرتکب شده است، اعتراف کنیم؛ و برای کناره‌گیری خود از همبستگی و همیاری فکری و ذهنی با آنچه که در گذشته رخ داده است و ناملایماتی که امروزه صورت می‌گیرد، دلیل بیاوریم؛ تا بتوانیم از افکار گذشته خود رها شویم و ضروری است تا در برابر این نظرات و دیدگاه‌ها که در بیشتر موارد،

۱. من أجل حوار اسلامی - مسیحی. موقف المسیحیة من الاسلام كما حذره الفاتیکان، ترجمه و جمع‌آوری: د. حلیم الیافی و زهیر ماردینی، انتشارات دارالجدید، بیروت، ۱۹۸۳، صص ۹۲-۹۶.

عجولانه، دلبخواهی و خودسرانه است و نظراتی که قابل انطباق بر یک مسلمان مخلص و راستگو نمی‌باشد... تسلیم نشویم.»

این‌که مسیحیت کاتولیک، در درازمدت شروع به جبران گناهان تاریخی خود کرد، در وهله اول مخالف با واقعیت به نظر می‌آید. اما واقعیت این است که در دوران قرون وسطی که کلیسا بر افکار و سرنوشت مردم مسلط بود، خود کلیسا در قرون نهم تا شانزدهم میلادی از طریق راهبه‌ها و کشیش‌ها، در شکل‌دهی دیدگاه مسیحیان راجع به اسلام و مسلمانان یکه‌تاز بود. دیدگاه سنتی اروپا درباره اسلام که همواره بر اندیشه غربی سیطره داشت، از ساخته‌های مردان کلیسا بود؛ همان کسانی که در این موقعیت جدید واتیکان، از این دیدگاه کناره گرفتند. هرچند از دیرباز، غرب، یک منطقه جغرافیایی به حساب نمی‌آمد؛^۱ اما با این حال مفهوم غرب، مشکل امروزی ما می‌باشد، و نوشته‌های ساترن که ما در اینجا آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم، جزء دوره‌ای است که مفهوم غرب در آن وجود ندارد.^۲ البته غربی که در قرون وسطی، این نظر و دیدگاه کلی را درباره اسلام و مسلمانان شکل داد، درست در زمانی که شهرهای آلمان، فرانسه و ایتالیا قلب مسیحیت کاتولیک (اگر نگوییم تمامی مسیحیت غربی) به‌شمار می‌رفتند، شروع به محدود کردن متالکین آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی کرد، زمانی که محققین معاصر درباره میزان انطباق مسیح‌ترقین غربی (از قرن هجدهم) با وضعیت اجتماعی و فکری جوامع خود مجادله می‌کنند.^۳ این موضوع بر متالکین مسیحی دوران میانی غرب صدق نمی‌کند. چراکه ایشان برای حوزه تمدن غرب مسیحی به‌عنوان کلیسا، فرهنگ و در یک کلام موقعیت اجتماعی به‌حساب می‌آمدند. و زمانی که حوزه تمدن جغرافیایی محصور شده و طراحان دیدگاه فرهنگی در این زمینه، محدود می‌گردند؛ زمینه برای مطالعه پژوهش‌های ساترن فراهم می‌شود.

۱. اروپا و الاسلام؛ هشام جمیط، ترجمه: طلال عتریسی، دارالحقیقه، بیروت، ۱۹۸۰، ص ۵.

2. Bernard Lewis, The Muslim Discovery Of Europe; W.W.Norton (New York, London 1982) P.11-12

3. Edward W. Said, Orientalism; Vintage Books (New York, 1979) P. 6-8.

II

ساترن سعی کرد تا در مشخص کردن موضوع پژوهش خود دقیق باشد؛ بنابراین آن را این گونه نام گذاری نمود: «دیدگاه‌های اروپا نسبت به اسلام در دوران قرون وسطی».^۱ اما این دیدگاه‌ها با این که متنوع می‌باشند؛ ویژگی‌های بارزی دارند که می‌توان آن‌ها را بدین شکل مرزبندی کرد:

چهره پیامبر و اسلام، الف: مسیحیان اروپا در دوران قرون وسطی، احساسی آکنده از انتظار روز قیامت را داشتند. آباء کلیسا در نوشته‌های خود به برخی از وعده‌ها و هشدارهای عهد قدیم و انجیل یوحنا اشاره داشتند که ویژگی‌ها و نشانه‌های قیامت را بیان کرده بود؛ از قرن نهم میلادی متألهین و مفسران عقیده داشتند که اسلام و محمد پیامبر نیز داخل این نشانه‌ها هستند. این چنین بود که از همان روزگار آغازین، این نظریه شکل گرفت که محمد پیامبر، همان مسیح دجال؛ همان نشانه اصلی روز قیامت است. پیروزی‌های «دنیوی» اسلام، این تصورات اولیه را در مورد مسیح دجال تقویت کرد، و یک امر غیرمعقول را معقول جلوه داد. در اصل تنها تحولی که بر این اندیشه بی‌زبانی صورت گرفت، این بود که پیامبر و اسلام جزء دوره‌ای به حساب می‌آمدند که پایان آن، دمیدن در صور بود؛ درحالی‌که با ظهور پیامبر در قرن هفتم میلادی، چنین قیامتی برپا نگردید.^۲

چهره پیامبر و اسلام، ب: بیشتر متألهین بر این عقیده بودند که محمد پیامبر، در اصل همان اسقف اعظم یا یک اشراف‌زاده و اسقف است؛ که با اسقفی گری قسطنطنیه نزاع

1. R. W. Southern, Western Views Of Islam in the Middle Ages, Cambridge Mass, 1963, 1968

2. Norman Daniel, Islam and the West, The Making of an Image. Edinburgh 1966; P. 23-26

P. Alpanandéry, Mahomet antéchrist dans le Moyen Age latin, Paris 1909.

و مقایسه کنید با جاذبیه‌الاسلام از مکسیم رودنسون (ترجمه الیاس مرقص - دارالتنوير - بیروت -

کرده و بدعتی را به وجود آورده که به تدریج از روش صحیح مسیحیت کاتولیک، فاصله گرفته است. دانیل، ساترن و دیگران بر این باورند که اصل این گمان و پندار نیز، بیزانسی است. اما با وجود این کسانی که این سخن را گفتند، خودشان را درگیر نقض پندار قبلی نکردند؛ بلکه اعتقاد داشتند که این پندارها، دو دیدگاه تاریخی هستند و ممکن است که یکی از این دو، دیگری را کامل کند. چه بسا ریشه‌های دور این نظریه به افسانه بحیرای راهب و رابطه دروغین وی با محمد پیامبر برگردد؛ اما حکایت‌هایی که بدین شکل پدیده اسلام را دربر گرفته، در حقیقت از اصل خود دور مانده‌اند؛ از دیدگاه الورنی و دانیل این مسأله تا آنجا پیش رفت که به شکلی مستقل و پر از شرح و تفصیل غیر معقول و غیر منطقی درآمد.^۱

چهره پیامبر و اسلام ج: در اینجا پندارها و تصوّراتی مردمی وجود دارد که مملو از خیال پردازی است و ریشه آن به کشیشان دوره گرد عامی و عده‌ای از جنگجویان مسیحی برگشته از شرق برمی گردد. این پندار و گمان، به شرک اسلامی زشت و نفرت انگیزی تکیه دارد که پایه‌های آن از سی‌سی‌ها شکل گرفته و اصلی‌ترین این خدایان، فرآکتوس، آپولو و محمد می‌باشند! عجیب این است که چگونه این پندارهای خیالی تا پایان دوران قرون وسطی در برخی محافل برپا شد، ادامه یافت و مقاومت کرد.^۲

تا زمانی که این پندارها و تصوّرات مستمر در خلال قرون وسطای اروپا به این شکل یا شکل‌های دیگر وجود داشته باشند، جا برای صحنه گذاشتن و یا شک کردن به آن و نیز نقد کردنش باقی می‌ماند؛ در این میان اندیشه‌های ثابت و اصیلی درباره

1. Alverny (M. T. d'), La connaissance de l'Islam en Occident du IXe siècle au milieu du XIIe siècle; Actes de la XIIe Semaine internationale de Spolète consacrée, sous l'égide du Centre italien d'études sur le haut Moyen Age, à <L'Occident et l'Islam dans le haut Moyen Age>, 2-9 Avril 1964.-N. Daniel; op. cit. 147-154

2. W. W. Comfort, The Saracens in the French Epic; in: Publications of the Modern Language Association of America LV, 1940; P. 628-659-Philippe Sénac, L'Image de l'Autre. Histoire de l'occident médiéval face à l'islam, Flammarion 1983; pp.37-41.

اسلام و پیامبر دیده می‌شوند که دارای شرح و تفصیل بسیاری است و از دوران قرون وسطی عبور کرده و به دوران استشراف رسیده است. نمونه این اندیشه‌ها، قبول کردن نیاز اسلام به اخلاقیات، سر باز زدن اسلام از جدل‌های فکری، و حماقت عقلی مسلمانان است. درباره انتعای غیر اخلاقی بودن اسلام، شواهدی در رفتار شخصی پیامبر، و در بی‌توجهی مسلمانان به مسیحیت یافت می‌شود که خلاف حقیقت ظاهری است. ضمن اینکه اساس اندیشه «غیرعقلانی بودن» مسلمانان و تحریم گفتگوها و مجادله‌ها از سوی پیامبر، مبهم و مرموز باقی می‌ماند و این زمانی است که اعتقاد به حماقت مسلمانان، به‌سوی این مسأله سوق داده می‌شود که آنان در ایمان و عقیده‌شان، جبری مسلکند؛ در نتیجه آنان به‌خاطر ازدست ندادن ایمان‌شان، عقل خود را به‌کار نمی‌گیرند.^۱

III

مورخان همچون دانیل، الورنی، ساترن و دوسیلیه درخصوص وضعیت اسلام اروپایی در دوران قرون وسطی، سعی دارند تا منابع مکتوب یا منابع احتمالی این دیدگاه‌ها و خیال‌پردازی‌ها، مخصوصاً آنچه که به شخصیت و سیره پیامبر و ماهیت اسلام برمی‌گردد را بیابند. موضوع عجیب این است که مجمع اولین نظریه درباره نقش اسلام در تاریخ، عهد قدیم می‌باشد (سفر دانیال - باب هفتم - پاراگراف ۱۵، ۲۵)^۲؛ در آنجا یک سخن غیرواقعی درباره چهار حیوان افسانه‌ای رجود دارد؛ و پاول الواروس اسپانیایی چنین می‌پندارد که، حیوان چهارم همان اسلام و حکومتش

۱. نگاه کنید به: صورة الاسلام فی أوروبا فی العصور الوسطی نوشته ساترن (ترجمه عربی حسن کتاب) ص ۹۵ و مقایسه کنید با تغطية الاسلام نوشته ادوارد سعید (ترجمه سمیرة نعیم خوری - مؤسسه الأبحاث العربیة - بیروت - ۱۹۸۳) صص ۳۶-۳۷.

2. Alain Ducellier, Le Miroir de l'Islam. Musulmans et Chrétiens au Moyen Age, Paris 1971, PP. 42-68.

و نگاه کنید به پژوهش‌هایی در این رابطه در مجله الفکر العربی م ۱۹۸۳/۳۲ صص ۲۱۳-۲۵۲.

می‌باشد.^۱ و با نابودی حیوان چهارم، جهان و تمامی اشیاء به پایان می‌رسد. می‌توان بهانه ایلوخوس و پاول الواروس و دیگران را به‌خاطر سختی کشیدن در استفاده از هر منبعی، این‌گونه توجیه کرد که هر دوی آنها در اسپانیای تحت سیطره اسلام زندگی می‌کردند. این سختی - هر چقدر هم که عجیب باشد - در آن دوران تنگنا و بحران، عادی و معمولی بود. باین‌حال این‌که آن دو چیزی از اسلام و پیامبرش نمی‌دانستند، قابل درک نیست؛ چراکه این دو نفر اقرار می‌کنند که اکثریت قریب به اتفاق مسیحیان اسپانیایی درحالی‌که لاتین را بلد نبودند عربی را خوب می‌دانستند. ناگزیر آن دو نیز باید عربی را خوب بلد باشند؛ همان‌طورکه اطلاعات زیادی از نوشته‌های بزرگ اسلامی در سیره، تاریخ و علم جدل و مناظره داشته‌اند. ساترن اجتناب و دوری آن دو را از این مسأله، مربوط به انزجار و بیزاری، جهل و نادانی و تنگ‌نظریشان می‌داند. بنابراین در نام‌گذاری دوران میانی قرن هشتم تا دوازدهم تاریخ اروپا، به دوره جهل هیچ نقص و اشکالی نیست.

در این صورت ساترن توانست برای بازگشت پاول الواروس به عهد قدیم برای درک و فهم اسلام، علتی پیدا کند! این درحالی است که او در مقابل پندارها و تصورات قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم در خصوص شرک‌بودن اسلام و خدایان بسیارش، نتوانست علتی بیابد. در اینجا فنون بیست‌گانه جهل (برطبق فن جدل در الهیات) نیز نتوانست برای این ناتوانی در فهمیدن، و برای این برهیز و دوری از قبول واقعیت و امر معقول، دلیل قانع‌کننده‌ای بیابد. ساترن سعی کرد تا این مسأله را به روش معقولی نزدیک نماید؛ بنابراین برای مقایسه وضعیت عقلی و علمی مشرق اسلامی و غرب اروپایی، دو نمونه آورد. او غربت و هم‌عصر او این‌سنان را مثال زد. در کمتر از یک قرن، غربت از هم‌عصران اروپایی خود سبقت گرفت؛ درحالی‌که

۱. نگاه کنید به: صورةالاسلام فی أوروبا فی العصور الوسطی نوشته ساترن (ترجمه عربی همین کتاب) و با پژوهش نام‌برده شده نورمن دانیل صص ۶۸-۷۹، و با پژوهش نام‌برده شده آن دوسیلیه صص ۲۰-۲۶ مقایسه کنید.

معلومات و دیدگاهش، سطحی و ساده بود. این برتری نسبی در محیط زندگی‌اش، او را به مقام و منصب پایی رساند. اما هنگامی که در مشرق، با هم‌عصر خود، ابن‌سینا مقایسه می‌شود؛ از نظر فراوانی معلومات، وسعت دید و گستردگی دیدگاه و نظرات، خیلی ساده و ابتدایی به نظر می‌آید. با وجود این، ابن‌سینا در محیط پیشرفته مشرق اسلامی، بسیار یگانه و بی‌مانند نبود و این موضوع نسبت به غرب هم‌عصر او، قابل مقایسه نیست. درحقیقت در دو قرن دوازده و سیزده، زمینه ارتباط شرق با غرب، برای غربی‌ها فراهم شد؛ همان‌طور که این فرصت قبلاً نیز به مسیحیان اندلسی داده شده بود. اروپاییان، با اینکه با تمدن بیزانس آشنا بودند، سواحل مشرق را فتح کردند؛ با این‌حال در ابتدا چیزی جز افسانه، قصه و تعلیل‌های غیرمعقول درباره حوادث تاریخی و مخصوصاً اسلام، با خودشان به غرب نیاوردند.^۱ این امر به‌خاطر حقیر و کوچک‌بودن شکست‌خورده‌گان نبود؛ بلکه به‌خاطر ناتوانی عقلی آنان از دستیابی به پایه‌ها و پدیده‌های آن تمدن بزرگ بود که به شکل نظامی با آن مبارزه کرده بودند. ساترن عامل مهمی را نیز مورد غفلت قرار داد که متصل به عالم فکری است و متألهین صلیبی اسیر آن بودند. و آن همان دنیای افسانه‌پردازی در عهد قدیم می‌باشد که تقریباً تنها منبع فرهنگی تا آن زمان بوده است. بنابراین در سایه این محیط فکری پست و منحط، نتیجه تاریخی برای عهد قدیم همان چارچوبی است که در آن پدیده‌های قابل رؤیت قرار داده می‌شوند، و تفسیر این پدیده‌ها بر اساس آن صورت می‌پذیرد. سخن‌گیرت نوژنی (نوجتی) اولین کتاب سیره محمد پیامبر در نیمه اول قرن دوازدهم در اروپای غربی، مؤید این سخن ما می‌باشد. گیلبرت صاحب فکر متمایزی نسبت به هم‌عصران خود بود. او با اطلاعات اندکی که درباره زندگی پیامبر اسلام در اختیار داشت، این‌گونه درک کرد که نظر متداولی که درباره او و دینی «که آن را آورده» مطلقاً صحیح نیست؛ با این‌حال خودش، به شایعات و نظرات متداول

1. D. C. Munro; The western attitudes toward Islam during the crusades; in: Speculum VI, 1931.

توجه نمود؛ چراکه همان‌طور که گفته است نمی‌تواند با «نظر شایع» و کتاب مقدس - کتاب عهد قدیم - مخالفت نماید!

بدین‌شکل تا اوایل قرن سیزدهم، منابع اروپاییان غربی درباره اسلام شامل: تحریفات قدیمی بیزانسی، افسانه‌های خیالی، و پندارها و تصوّراتی می‌شد که ریشه آن به احیاء نظرات عهد قدیم برمی‌گشت. آنگاه در نیمه دوم قرن دوازدهم نخستین آثار و نشانه‌های دیدگاه‌ها و روش‌هایی که به واقعیت تاریخی نزدیک‌تر بودند ظهور کرد. در این زمان نام‌های پدرو آلفونسو و ویلهلم مالسبری تیمو پدیدار گشت. آنان می‌گفتند که محمد در نزد مسلمانان یک پیامبر است و خدا نیست. اسلام نیز دین یکتاپرستی است و دین خدایان متعدّد نمی‌باشد. اما این سخنان در دریای خیال‌پردازی‌ها و خیال‌بافی‌ها گم شد. در سال ۱۱۶۱م اوّلین ترجمه قرآن به لاتین توسط رابرت کتون و با حمایت پطرس زاهد رئیس عجمعه کلونی نوشته شد.^۱ از دیدگاه پطرس، اسلام یک بدعت بزرگ مسیحی می‌باشد؛ و جایگاه آن در این خصوص جایگاه بدعت‌های قدیمی است که ممکن است خطری برای ایمان کاتولیکی محسوب شوند و اگر بررسی این بدعت بنابر واقعیت نباشد، مبارزه با آن می‌تواند با ابزار مناسب صورت پذیرد. ساترن - نظر او در این خصوص مانند نظر دانیل و الورنی می‌باشد - بر این باور است که احتمالاً پطرس، نوشته‌های یوحنا دمشقی را درباره اسلام که در آن زمان به لاتین ترجمه شده بود، مطالعه کرده است.^۲ نظر خاص یوحنا درباره اسلام، معروف

1. Alverny (M. - T. d'), Deux traductions latines du Coran au Moyen Age; in: Archive d'histoire doctrinale et littéraire du Moyen Age, Année 1946-48, Paris 1948.

ساترن منابع دیگری را نیز برای این مسأله ذکر می‌کند. من پژوهشی از Krizeck درباره ترجمه رابرت کتون از قرآن در یکی از شماره‌های مجله Islamic Quarterly پیدا کردم اما در هنگام نوشتن این مقدمه، نتوانستم به آن مراجعه نمایم.

۲. علاوه بر منابعی که دانیل و ساترن برای دیدگاه یوحنا دمشقی ذکر کردند؛ نگاه کنید به:

A.Hourani, Western Attitudetowards Islam; in: Europe and the Middle East, London 1980, PP. 1-18.

است؛ بنابراین در قرن هشتم میلادی و در اندرون خانه‌اش در مشرق زمین، سریعاً به آن پاسخ داد. غیر از این که دفاع محکم پطرس از نظرات او و تلاش‌هایش در آشنا کردن با اسلام به‌خاطر پاسخ به او، باعث نشد تا در محافل متألهین معاصر مورد توجه قرار گیرد. نویسنده معتقد است که این مسأله برمی‌گردد به ظهور اسلام به عنوان یک خطر نظامی بعد از شکست‌های صلیبیان در مشرق و ظهور صلاح الدین. بنابراین متألهین - در رأس آنان یوآخیم فیوری - عقیده داشتند که باید با اسلام از طریق نظامی روبرو شد؛ و تلاش برای هدایت ارواح پیروان مرده‌اش از طریق فعالیت‌های تبلیغی مسیحی فایده‌ای ندارد.

خطر نظامی اسلام باعث شد تا تلاش برای آشنایی با اسلام از طریق منابع صحیح در دوره کوتاهی از رشد و شکوفایی پایان بپذیرد. آنگاه مغولان آمدند و در محافل متألهین اروپایی، و در رأس آنان پاپ؛ آرزوهای دروغینی را زنده کردند. آنان گمان کردند که مسیحیان می‌خواهند از طریق کاتولیک بر اسلام چیره شوند. بنابراین آن‌چه که دعوت به آشنایی با اسلام رایج و خرافه‌ای می‌کرد، دیگر رو به زوال نبود.^۱ از دیگر نتایج دورانی که گفته شد ترجمه‌هایی از ابن‌سینا، فارابی و ابن‌رشد می‌باشد که در محافل متألهین روشنفکر شناخته شد و وارد جدل‌های کلامی آنان گردید. تا نیمه دوم قرن سیزدهم چاره‌ای جز انتظار برای توجه دوباره به اسلام حقیقی نبود؛ و آن زمانی بود که راجر بیکن (۱۲۶۶-۱۲۷۸م) سعی کرد تا برای حل مسائل داخلی کلیسای اروپایی راه حلی پیشنهاد کند، لذا در خلال آن تصویری از اسلام ارائه داد که درحقیقت تصویری از نظرات خودش در تغییر منفی‌گرایانه کلیسای معاصر کاتولیک با اوست. از سخنان بیکن به‌نظر می‌آید که منابعش درباره اسلام، ترجمه‌های ابن‌سینا و ابن‌رشد می‌باشد. اعتقاد او به این که نقض افکار آن دو، نقض خود اسلام می‌باشد از اشتباهات او به‌شمار می‌رود؛ با وجود این متفکران اهل سنت به افکار خود او نیز

۱. علاوه بر منابعی که ساترن ذکر کرد؛ نگاه کنید به: جان ل. لامونت: «الحروب الصلیبية والجهاد» در: دراسات اسلامية (اشراف نقولا زیادة - ط. دارالاندلس - بیروت - ۱۹۶۰) صص ۹۹-۱۴۰.

حمله کردند. در حقیقت ابن سینا، ابن رشد و همین طور فلاسفه اسلام؛ فقط یک گرایش کم‌اهمیت در ضمن گرایش‌های متعدد فکری در سطح تمدن اسلامی را، به عنوان نمونه می‌آورند. و این همان چیزی است که بیکن آن را نمی‌شناسد. اما اهمیت بیکن، در اعتماد او به منابع اصیل اسلامی خلاصه می‌شود؛ هرچند با برخی افکار رایج گذشته مانند دیوی بودن اسلام و تحریم گفتگو و مناظره آمیخته باشد.

در نیمه دوم قرن سیزدهم، تلاش برای برگشت به منابع اصیل اسلامی در آشنایی با اسلام، فقط به بیکن بر نمی‌گردد. در پایان قرن سیزدهم این موضوع، در گزارش‌های دو جهانگرد مشرق اسلامی یعنی ویلهلم طرابلسی و بورکارد (بورکاردوس) نیز دیده می‌شود. ویلهلم یک نزدیکی و قرابتی بین اعتقادات مسلمانان و مسیحیان پیدا کرد. اما بورکارد فقط به اهمیت مسیحیت شرقی اشاره نمود و برای اولین بار از پایداری ایمان مسیحیان سربانی در مشرق اسلامی دفاع کرد؛ ضمن این که به اخلاق نیکوی مسلمانان نیز اعتقاد داشت. اما این توجه به طرابلسی و بازگشت به منابع اسلامی فقط در نزد عده کمی از متأهین زیرک باقی ماند. علاوه بر همه این موارد چیزی که از ارزش آن کم کرد، رضایت آنان به این مسأله بود که همانا مغولان با سرکوب مسلمانان، مشکل آنان را با اسلام حل خواهند کرد و خیال اروپاییان از شر آنها راحت خواهد شد.

IV

در دو قرن چهارده و پانزده شاهد دو تحول متناقض می‌باشیم که مربوط به روش رویارویی با اسلام می‌باشند نه مربوط به دیدگاه‌های اسلامی. در این دو قرن، اسلام از نظر گسترش اعتقادات و عظمت نظامی به اوج خود رسیده بود. از نظر گسترش باید گفت که مغولان که هم مسیحی بوده و هم از ناحیه سیاسی و نظامی دشمن اسلام بودند و مدت زمان طولانی اروپاییان را برای لگدکوب کردن اسلام منتظر گذاشته بودند؛ به اسلام گردن نهادند. همچنین عثمانی‌ها بر بالکان مسلط شده و با فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳م) حکومت بیزانس را از بین بردند، و با پیشرفت خود امپراطوری

قوی مجارستان را شکست داده (۱۴۶۰م) و بدین شکل کل اروپای غربی را مورد تهدید قرار دادند.^۱

بنابراین از اواخر قرن سیزدهم، در نوشته‌های متألهین اروپایی از جهانگردان گرفته تا کشیش‌ها، اسقف‌های اعظم و پاپ‌ها؛ نشانه‌های یأس و نومیدی درخصوص حل موضوع اسلام از طریق حمله‌های نظامی شایع شد. رامون لول (۱۲۹۱م)، ریکالدو دامونت کروچه (۱۳۰۰م) و سیمون سیمون (۱۳۲۳م) در ویرانه‌های شهرهای صلیبی مشرق اسلامی این نشانه‌های یأس و ناامیدی را دیدند. هرچند این موضوع، این افراد و دیگران را (مثل یعقوب ویرونی و ژان ژرمان) در دشمنی با اسلام و حسادت بر آن تحریک کرد؛ و منجر شد تا نسبت به اطلاعات صحیحی که درباره اسلام داشتند، اظهار نادانی کرده و دوباره به ادعاهای قدیمی خود درباره شرک بودن اسلام، و عجیب بودن شخصیت پیامبرش یا بدعت بودن آن اصرار ورزند. بنابراین دعوت به حمله‌های جدید صلیبی کرده و در همان زمان در میان دستاوردهای جدید اروپا و بی‌پروایی فرانسه (بزرگترین سرزمین کاتولیکی) برای پیمان بستن با عثمانی‌ها به جای جنگیدن آنان تردید خود را در این زمینه اعلان کردند.

در مقابل، سه تن از بزرگان متا له غربی (که از شکست نظامی اسلام ناامید شده بودند) برای ریشه‌کنی حرکت سریع اسلام از بیخ و بن، به فکر یک روش صلح‌آمیز افتادند. اولین آنان یوحنا (ژان) سیگوویایی بود که برای ترجمه جدید قرآن (۱۴۵۵م) تلاش مداومی کرد تا مقدمه‌ای باشد برای کنفرانس وسیع و گسترده اسلامی - مسیحی که در آن متألهین کاتولیکی که اسلام را خوب شناخته بودند، آنان را به دین صحیح یعنی کاتولیک دعوت کنند. دومین آنها «نیکولاس ون کیس» بود که دعوت دوستش یوحنا را لایک گفت و کتاب‌های بزرگی نوشت که در آن به بررسی محتوایی متن

۱. درباره مغول و ترک نگاه کنید به:

- Schwoebel, The Shadow of the Crescent, The Renaissance Image of the Turk (1453-1517), Nieuwkoop, 1967.

قرآن با جزئیات نمود تا در مناظره‌های مسیحیان با مسلمانان راهنمایی باشد برای کشیشان مسیحی. سوّمین آنها (اینیاس سلویوس) که بعداً پاپ پیوس دوم شد) در لیبیک به ندای یوحنا شروع به نگارش نامه‌ای با زبان خوش به سلطان محمد فاتح کرد و در آن او را به جای تسلط بر کلّ جهان، به تسلیم شدن در برابر مسیحیت دعوت نمود. اما مسأله مسیحیت با اسلام که با حملات نظامی صلیبیان حل نشد؛ با طرح‌های گفتگو نیز حل نگردید. در دو قرن شانزده و هفده میلادی پیشرفت‌های داخلی اروپا، و نیز رابطه اروپا با خارج؛ باعث شد تا مسأله اسلام برای اروپاییان غربی تا زمان شروع دوران استعمار، یک قضیه بی‌اهمیت جلوه نماید.

V

برخلاف روش موضوعی دانیل، ساتون در پژوهش کوتاه خود این تغییر و تحولات را مدنظر قرار داد.^۱ او در هر فصل از سه فصل کتاب خود، ریشه‌های تاریخی و تغییر و تحولاتی را که بر آن عارض شده مورد بررسی قرار داد و سعی کرد تا در سایه روابط نظامی و سیاسی اسلام با اروپا، تفکرات رایجی را که درباره اسلام وجود داشت، درک نماید. در بین دو قرن هفتم تا نهم، توجه به اسلام در غرب اروپایی بسیار کم‌رنگ بود؛ چراکه از سوی غرب هیچ رابطه سیاسی یا برخورد نظامی با اسلام وجود نداشت. موضوع عجیب این است که برخلاف سیطره اسلام در اندرون خانه اسپانیایی‌ها، هیچ تمایلی از سوی مسیحیان اسپانیا برای آشنایی با اسلام دیده نمی‌شد. همین مسأله درباره وضعیت جنگجویان و متاّلهین صلیبی، در وسط درگیری‌های اروپایی - اسلامی در مشرق نیز صدق می‌کند. شرایط تاریخی در هر دو حالت اقتضا می‌کرد تا آشنایی اروپاییان با اسلام با اقبال روبرو شود. آنگاه در قرن پانزدهم و در

۱. علاوه بر پژوهش نامبرده شده نورمن دانیل، به پژوهش دیگر او که همان روش تاریخی را دارد مراجعه کردم؛ با عنوان:

میان جنگ‌های عثمانیان با غرب، برخورد و تماس با اسلام شدت گرفت که بازهم منجر به زیادشدن اقبال و توجه آنان برای آشنایی با اسلام نگردید؛ و آنان که اهتمام به شناخت اسلام یا ساختن تصویری از اسلام برای هم‌عصران خود کردند غالباً از متألّهینی بودند که از صحنه‌های درگیری یا برخورد بین اسلام و غرب دوری می‌کردند.

آنچه که درخصوص کوتاهی در نگرش تحولات تاریخی در حوزه توجه به اسلام یا عدم آن گفته می‌شود؛ درباره آن‌چه که مربوط به تغییرات شکل و ظاهر اسلام یا دیدگاه آن می‌شود نیز صادق است. ما هیچ تغییر پیوسته و مداوم یا حتی ناپیوسته در پیشرفت فهم و درک اروپاییان غربی درباره اسلام نمی‌بینیم. همچنین در اینجا هیچ اثر یا نشانه ظاهری وجود ندارد تا بتوان گفت که تحولات تاریخی باعث تقویت آن یا ازبین رفتن آن گردیده است؛ خواه این اثر مثبت باشد یا منفی. درحقیقت پندارها و تصورات احیاشده، و سردرگمی در خیالاتی که اروپا در اوایل قرن دوازدهم با آن درگیر بود، بعد از آن نیز از بین نرفت؛ بلکه با پدیده‌های دیگری درهم آمیخت و با آنها باقی ماند تا آن‌که در قرن پانزدهم برگردد و بر آن‌ها غلبه نماید. می‌توان گفت تحولاتی که در ارتباط با مسلمانان پیش آمد، در غلبه‌یافتن این پدیده یا آن پدیده، و این اثر یا آن اثر تأثیر گذاشت؛ اما نمی‌توان گفت که تحولات به‌وجودآمده در این ارتباط، باعث اضافه شدن این جنبه یا آن جنبه، به این وضعیت شده باشد.

شاید زمانی که از طریق روش نورمن دانیل، قسمت مشخصی از وضعیت اسلام و پیامبر در دوران مختلف را بررسی کنیم عیب‌ها و نقص‌های این گونه روش بررسی، به شکل واضح‌تری نمایان شود.^۱ دانیل، چهره پیامبر را در اروپا، از قرن نهم میلادی تا قرن شانزدهم میلادی بررسی می‌کند. او در این چارچوب، اهتمام به ریشه‌های تاریخی را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد؛ هرچند این تغییرات تاریخی در محدوده معینی قرار گرفته باشند. علی‌رغم آن نشانه‌ای از نشانه‌های شخصیت پیامبر که از قرن نهم دارای اصالت بی‌زانی بود، مانند این پندار که او در اصل یک اسقف مسیحی بوده

۱. همان پژوهش اولی نام‌برده شده او با عنوان: «الاسلام و الغرب. تكون الصورة».

و سپس جدا شده است، از قرن دوازدهم پنهان و متواری گردید و دوباره در قرن پانزدهم ظهور کرد؛ بدون این که بدانیم چرا این اتفاق افتاده است.

به نظر من اشتباه پژوهش گران در خلط بین زیادی اطلاعات درخصوص اسلام و پیامبر در اروپا، و تغییر تصویر اشتباه قدیمی به سوی شکل ها و تصویرهایی که به حقیقت نزدیک تر است، نهفته می باشد. حقیقت این است که شناخت ضرورتاً به معنی اصلاح شکل رایج نیست.^۱ و آن به خاطر این است که متألهین اروپایی به آن اندازه که برای رویارویی و سلطه بر اسلام از طریق جنگ یا صلح پیشنهاد می دادند، به دنبال آشنایی بیشتر درباره اسلام نبودند.^۲ این گونه هدف، احتیاج به اطلاعات زیادی ندارد؛ بلکه چه بسا شناخت متراکم و انباشته، در اینجا به نفع هدف نباشد. پس هنگامی که مردی مانند نیکلا در نیمه دوم قرن پانزدهم، تمام اطلاعاتی را که درباره اسلام می داند، به کار می گیرد؛ این امر بر او آشکار می شود که موارد اختلافی بین مسیحیت و اسلام بسیار کم است. در اینجا است که ژان ژرمان بر او و بر یوحنا سیگوویایی خشم می گیرد و هردوی آنان را دعوت می کند تا باعث برانگیختن شک مردم در اعتقاداتشان و نیز انصراف آنان در آماده شدن برای جنگ صلیبی پیشرو نشوند.

VI

ایلوخوس و پائوس گروس در نیمه قرن نهم میلادی در اسپانیا، اعتقاد داشتند که قیامت نزدیک است و پیروزی اسلام در آنجا، همان نشانه و علامت مستقیم قیامت

۱. درباره معرفت و شناخت و به کارگیری آن مقایسه کنید با مقاله من، با عنوان: «تقافة الاستشراق و مصانره و علاقات الشرق بالغرب» در مجله الفكر العربی ۵/ع ۳۱/صص ۴-۳.
۲. هر کدام از دوسیلیه، رودنسون و فک Fück (در تاریخ خود درباره پژوهش های غربی در اروپا) درک مسأله دچار خطا و اشتباه شدند. Sénac از این اشتباه دوری گزید لذا پژوهش خود را این گونه نامید: «صورتی دیگر، تاریخ غرب میانه در رویارویی با اسلام». ما به تحقیق معروف Waardenburg: اسلام در آئینه غرب (لاهی، ۱۹۶۲) مراجعه نکردیم؛ زیرا آن، مرحله متأخر یعنی دوره استشراق را بررسی می کند که شروع آن با گلدزیهر و پایان آن با ماسینیون می باشد؛ مقایسه کنید با این کتاب با مراجعه به مجله الفكر العربی ۵/ع ۳۲/صص ۲۱۸-۲۲۱.

می‌باشد. اگر ما این مسأله را به‌خاطر حالتی از ناامیدی و یاسی که در آن زمان به‌خاطر استقرار سیطرهٔ اسلام و عقب‌نشینی مسیحیت در اروپا به‌وجود آمده بود طبیعی بدانیم؛ اما به‌نظر می‌رسد این مسأله در دو قرن یازدهم و دوازدهم، هنگامی که آن تصورات و پندارها دوباره در اروپای غربی ظهور کردند، طبیعی نباشد. این‌گونه پندارها که گاهی متوسل به دیدگاه عهد قدیم می‌شوند، و گاهی متوسل به نظر یوحنا؛ دلالت بر شکاف به‌وجود آمده در پایه‌های کلیسای غربی و از بین رفتن اعتماد به نفس است. درحالی‌که جنبش‌های مردمی گسترده که با نام جنبش صلیبی صورت می‌گرفت و توسط کاهنان و کشیش‌ها رهبری می‌شد و سعی در مصادره و هدایت آن به‌سوی مشرق اسلامی داشتند، دلالت بر این اضطراب و آشفتگی نمی‌کرد. درمیان این آشفتگی‌های گسترده که ناشی از شکست نظام کترلی روم بود و آغاز نظام فئودالی از یک‌سو و درگیری‌های کلیسا با امپراطور و عدم اطمینان کلیسا به بزرگان جدید فئودال از سوی دیگر؛ مسیحیت کاتولیک همواره سعی می‌کرد تا قدم‌های خود را در غرب تثبیت نموده و به سمت شمال پیش رود. تا زمانی که درگیری با قدرت‌های سکولار وجود داشت، و آخرین شکاف و اختلاف در داخل کلیسا در نتیجهٔ درگیری و نزاع بین قسطنطنیه و روم در قرن یازدهم به‌وجود آمد؛ شک و تردیدهای کلیسا در محدودهٔ معین خود باقی ماند. متألهین بزرگ و بسیاری از کشیشان کوچک عقیده داشتند که تقسیم کاتولیک ارتدوکسی در نتیجهٔ ناتوانی آشکار «روم» در تدبیر امور دین و دنیا است؛^۱ بنابراین پیش‌گویی دربارهٔ نزدیک شدن قیامت که سخنان یواخیم فیوری نیز آن را تقویت کرد، در اواخر قرن دوازدهم اتفاق افتاد. از نظر این پیش‌گویی قیامت نزدیک است اما فقط در هنگام ظهور مسیح دجال اتفاق می‌افتد. مسیح دجال یک شخصیت معروف مبعوث‌شده در کتاب‌های مقدس، نوشته‌های پدران کلیسا و پندارها و تصورات مردمی است که از درون کلیسا؛ چه‌بسا از بالاترین مراتب آن یعنی از روم

۱. دربارهٔ تقسیمات کلیسا نگاه کنید به:

E. Delaruelle, L'Eglise au temps du grand schism, Tournei 1964.

می‌آید و همان شخص پاپ باشد. بنابراین در این صورت، خطر داخلی است. و بر مسیحیت غربی لازم است تا دوباره اندیشه نموده و خودش را نقد نماید و به‌خاطر ضعف، تجزیه و ناتوانی‌اش دنبال دلیل خارجی نگردد.

تغییر در نگاه به خود، باعث تغییر در نگاه به جهان خارج گردید. بنابراین کاتولیک غربی دیگر نه همان دنیای قبلی بود و نه همان وسعت و فراوانی گذشته را داشت. در قرن سیزدهم برخی از متألهین روشنفکر ادعا کردند که تعداد کاتولیک‌ها در جهان، اکثریت نیست؛ همان‌طور که اروپای غربی نیز دیگر مرکز جغرافیای تمدنی در جهان به حساب نمی‌آمد. در همان زمان نهضت ترجمه از عربی به لاتین پیشرفت کرد و فلسفه فارابی، ابن‌سینا و ابن‌رشد در ساختار کلامی مسیحیان متأله وارد گردید. این بدین معنی است که الهیات کلیسایی که خودش را تنها مفسر حقیقت کامل می‌دانست؛ اعتماد به نفس خود را از دست داد و برای کمک‌گرفتن به خارج پناه برد؛ چرا که در مطالعه و بررسی تغییرات و نوآوری‌ها برای رهایی از موقعیت کلاسیک خود، احساس ناتوانی در ساختار می‌کرد. این چنین بود که دست‌یابی به اطلاعات خارجی همراه با شک‌درونی، با هم درآمیخت؛ بلکه چه‌بسا این شک‌درونی نگاه خارجی را از ناحیه جغرافیایی، جمعیت‌شناسی، کلامی، سیاسی و تمدنی تغییر داد.

این نگاه دیگر، بخشی از نگاه به خود بود؛ هرچند نگاه دیگر از نظر سیاسی یا نظامی قدرتمندتر باشد، اما این نگاه کافی و شکوفه آمادگی یک نگاه دیگر را نداشت. و این همان وضعیت اروپا در قرون نهم تا دوازدهم میلادی بود. در آن دوران اسلام، قدرتمند، موفق و متحد بود. هرچند که اروپای متحد و قوی در زیر پرچم کاتولیک، و در زیر سایه استقلال سیاسی و دینی هدایت می‌شد؛ بنابراین جایگاه مناسب برای اسلام در عالم خیال و یا محاسبات سیاسی آن، وجود نداشت. به‌خاطر تغییرات داخلی به‌وجود آمده در دو سطح عقیدتی و اجتماعی، دیگر مسأله این‌چنین نبود، برای همین راه

۱. درباره برخی از آن مقایسه کنید با:

جدیدی گشوده شد و در دنیای فردی شکافی به وجود آمد که به دیگران اجازه داخل شدن در بیداری اروپای جدید را داد. این گونه عملیات تاریخی در سطح تمدن‌های متفاوت، به صورت ناگهانی و احساساتی به وجود نمی‌آید. هنگامی که در همه چیز محدودیت وسیعی اعمال گردد، اعتراف به چیز دیگر آسان نمی‌باشد. در اینجا جایگاه نور همان جایگاه تاریکی است؛ هنگامی که راه نفوذی پیدا کند، نفوذ به دنیای اضطراب و بی‌امنی را آغاز می‌نماید. جایگاه اسلام در توجه و بی‌توجهی اروپاییان نیز بدین شکل بود. همچنین جایگاه و موقعیت مسیحیت شرقی: ارتودکسی و سپس سریانی؛ جان ویکلیف می‌گوید: «... ما در حقیقت جزء کوچکی از مسیحیت در دنیا هستیم؛ در صورتی که می‌پنداریم تمامی دنیا ملزم به تبعیت از نظرات ما می‌باشند. همچنین گمان می‌کنیم که این دنیا در زیر گام‌های هدایت و راهنمایی ما می‌لرزد». این گونه فریب دادن خود، از سال ابتدا آغاز گردید. بنابراین همواره مسلمانان، مسیحیان شرقی و حتی بودایی‌ها، در درون احساس اروپای کاتولیک به صورت یک حقیقت درآمدند اما این امر باعث نشد تا اروپاییان کاتولیک، اعتراف نمایند که به آنان نیازمندند. در قرن چهاردهم، درباره شباهت بین مسیحیت شرق و غرب و این که اسلام یک بدعت مسیحی است و این موضوع خیلی بد هم نمی‌باشد، فرضیه‌هایی به وجود آمد. بر تمامی کاتولیک‌های غربی لازم است، تا زمانی که اختلاف اندک و ناچیز می‌باشد، برای گفتگو با این دنیاها و برای مطالعه و بررسی آنها در درون کاتولیک اهتمام ورزند. در حقیقت احساس خطر، داخلی بود و در خارج، هیچ خطر تهدیدکننده‌ای برای اروپاییان وجود نداشت. باین حال بعد از این که عواملی باعث از بین رفتن امنیت و اعتماد اعتقادی، اجتماعی و سیاسی شد و این اتفاق به صورت ناگهانی وحدت درونی و سستی را تحت تأثیر قرار داد، گروه‌های قدرتمند اروپا آرزو داشتند تا بتوانند عوامل خارجی عقیدتی و سیاسی را در حمایت از موقعیت خود در داخل اروپا به کار گیرند.

در طی قرن‌ها، ابتدا مسلمانان، آنگاه مغولان و سپس عثمانی‌ها بر صحنه تاریخ ظاهر شدند. و همگی با هم و یا به‌صورت جدا، غرب اروپایی را به مبارزه طلبیدند؛ هرچند باعث ایجاد تغییری در دیدگاه اروپاییان نسبت به خودشان نشدند. در مورد آنان اطلاعات زیادی در غرب وجود داشت. و از نظر فرهنگی، سیاسی و نظامی ارتباط با اروپا در حال گسترش بود. اما ظهور تاریخی، تجاوز نظامی و یا اطلاعات رو به افزایش باعث نشد تا نگاه اروپاییان به آنان تغییر کند. درحقیقت آنچه که سبب تغییر دیدگاه در نزد اروپاییان شد، همان تقسیم درونی اروپا و ازدست رفتن صلح و امنیت در دو سطح اجتماعی و عقیدتی بود. بنابراین تغییرات تاریخی و فراوانی اطلاعات، دلیل کافی برای تغییر در نگاه اروپای قرون وسطی به جهان و مخصوصاً به اسلام نمی‌باشد. پس هنگامی که جان ویکلیف نگاه انتقادی، موضوعی و نسبی خود را درباره اسلام ارایه می‌دهد، آن را شاخه‌ای از نقد ریشه‌ای کاتولیک می‌داند. این چنین بود که وسعت دایره نگاه به اسلام، با انحطاط وحدت فکری کاتولیک که برای مذاکره با مخالفان غرب مسیحی و شرق‌بیزانسی گام برمی‌داشت، در ارتباط بود. با ظهور لوتر، کالون و دیگران، هرگونه تصویری برای وحدت اعتقادی به پایان رسید. این که لوتر برگردد و بر این مسأله تأکید نماید که همانا مسیح دجال، اسلام نیست بلکه پاپ روم است، اتفاقی نمی‌باشد. بنابر آنچه که گفته شد علت اصلی تغییر دیدگاه نسبت به اسلام تغییر داخلی و درونی بود؛ هرچند تا پایان قرن شانزدهم، اسلام در اوج تهدید نظامی برای اروپای کاتولیک به حساب می‌آمد؛ اما بعد از لوتر، اسلام و جایگاه آن توسط اروپاییان کنار گذاشته شد. کاتولیک و پروتستان در جنگ‌های شدید و طولانی گرفتار شدند، نظام فئودالی سقوط کرد و «جامعه شهری» شروع به پیدایش نمود و اکتشافات جغرافیایی ثمره و نتیجه‌اش را داد. مسائل تغییر کرد، و از مسأله اسلام تجاوز نمود تا این که به دوره استعمار رسید.

درحقیقت این تفکیک انسان‌شناسی فرهنگی در ساختار داخلی اروپا در دو عصر آغاز فئودالیت و پایان آن، که کسانی همچون ژرژ دُبی، مارک بلوخ، برودل و میشل

فوکو در این زمینه تلاش کردند، برای درک تغییرات داخلی در جوامع اروپایی و در درک و فهم نگاه غربی‌ها به اسلام در طی دوران قرون وسطی شایسته‌تر است.



ریچارد ساترن در طرح مقدماتی خود، که قرون نهم تا شانزدهم اروپای غربی را شامل می‌شود، این دیدگاه عقیدتی را نسبت به اسلام مورد بررسی قرار می‌دهد. او در این زمینه، نتایج و سخنان جسورانه‌ای را عرضه کرد. هرچند بررسی جنبه‌های دیگر رابطه تمدن اسلامی با غرب، در سطح فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دور از دسترس باقی ماند. چه بسا پژوهش مرئوسگری که جدیداً به زبان عربی منتشر شده، در جلوگیری از برخی اشتباهات، مفید باشد.^۱ موضوعی را که ما در این مقدمه ارایه دادیم، از نظر تطابق با حقیقت نیاز به تأمل دارد.

رضوان سیّد

بیروت ۱۹۸۴/۲/۵

1. W. Montgomery Watt, *The Influence of Islam on Medieval Europe*, Edinburgh, 1972.

حسین أحمد امین آن را با عنوان: «فضل الاسلام على الحضارة الغربية» ترجمه کرد: (دار الشرق - بیروت - ۱۹۸۳). مراجعه کنید به آن در مجله الفکر العربی م ۵/ ۳۲۶/ صص ۲۵۳-۲۵۹. و درباره روابط تجاری بین اسلام و غرب نگاه کنید به:

Claude Cahen, *Commercial Relations Between The Near East and Western Europe from the VIIth to the XIth century*; in: Khalil I. Semaan (ed.); *Islam and the Medieval West*, PP. 1-25.

مقدمه

از سوی دانشگاه هاروارد در آوریل همین سال (۱۹۶۱) دعوتی از من به عمل آمد تا درباره وضعیت اسلام در دوران قرون وسطای اروپا، سه سخنرانی ایراد کنم، این دعوت انگیزه‌ای شد تا اندیشه‌های خود را درخصوص این مسأله، دوباره بازسازی نمایم. مایلیم که در اینجا مراتب سپاس خود را نسبت به گروه تاریخ این دانشگاه به‌خاطر پذیرایی خوششان اعلام نمایم، مخصوصاً جناب پرفسور R.L. Wolff که علاوه بر این دعوت، مدیون یثیهدات و پندهای گران‌قدرشان نیز هستیم. اساتید اسلام‌گرای دانشگاه آکسفورد نیز، به روش‌های گوناگونی مرا مورد لطف خود قرار دادند. مخصوصاً در اینجا بادی می‌کنم از دکتر R.R. Walzer و دکتر S.M. Stern. اگر کتاب دکتر نورمن دانیل (N. Daniel) با نام «اسلام و غرب؛ پیدایش یک دیدگاه» نبود جرأت نمی‌کردم تا در این مسأله گسترده و پیچیده وارد شوم؛ چراکه قسمت زیادی از کتاب او شامل موضوعی می‌شود که من در اینجا به آن پرداخته‌ام؛ موضوعی که برای نزدیک شدن به آن در این پژوهش، تلاش فراوانی کردم. درحقیقت نمی‌توانم ادعا کنم که قدرت رقابت با دانیل؛ محقق بزرگ اسلام‌گرای را دارم. قسمت اعظم آنچه‌که بدان پرداختم مربوط می‌شود به تصویرکشیدن دیدگاه متغیر غرب مسیحی بی‌ثبات نسبت به اسلام در دوره‌ای معین؛ و علل امید و ترسی که توسط این دین در اروپا برانگیخته شد. به‌راستی که تجربه اروپای دوران قرون وسطی با اسلام، برای زمان کنونی ما نیز کم‌اهمیت نمی‌باشد.

ریچارد. و. ساترن

آکسفورد، ۵ می ۱۹۶۱

در چاپ مجدد کتاب، برای اصلاح برخی از اشتباه‌ها و نکات پیچیده و مبهمی که در چاپ اول نمایان بود، فرصت را مغتنم شمردم. بنابراین در پایان کتاب نیز، به منابع جدیدی که به فصل‌های این تحقیق مرتبط می‌شد، اشاره نمودم.

ریچارد. و. ساترن

آکسفورد، ۵ ژانویه ۱۹۸۷